

مقام ادبیات فارسی پس از اسلام

ادبیات فارسی در نخستین روزگاران

1-7- نخستین بازمانده‌ی زبانهای آریایی ایران (که جهان باستان برای ما واگذاشته) زبان اوستا یعنی کتاب مقدس کیش زردشتی است. تا حدود نهمصد سال مردم ایران هیچ‌گونه خطی که با آن بتوانند اوستا را بنویسند نداشتند. از این روی آن را همچنان سینه به سینه فرا می‌گرفتند و بدین‌سان آن را درست از سده‌ی هفتم قبل از میلاد تا سده‌ی سوم میلادی از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌دادند. سرانجام خطی مخصوص برای این کتاب در سده‌ی سوم میلادی ابداع شد. اوستایی که به این خط ویژه نگاشته شده به زنداوستا معروف است. این دست‌نوشته گه‌گاه تنها به نام زند خوانده شده است. دانشمند فرانسوی آنکتیل دوپرون Anquetil du Perron، که نخستین کسی بود که آن را در هندوستان در پایان سده‌ی دوازدهم/هیجدهم مورد بررسی قرار داد، آن را به غرب شناساند. این نوشته تا مدتی نسبتاً طولانی در اروپا همچنان به زبان زند شهرت داشت. البته در حال حاضر اصطلاح دقیق‌تر «زبان اوستایی» متداول است خطی را که اوستا بدان ضبط شده باید «خط زند» دانست.

تحقیقات بسیار در باب اصل و روزگار زردشت صورت گرفته و نظریات مختلف در این خصوص از قدیمی‌ترین زمانها پیش کشیده شده است. ولی آنچه در حال حاضر موثق‌تر می‌نماید این است که زردشت دین خود را بین سالهای 660 و 583 ق.م، در منطقه‌ی شمال شرقی فلات ایران در آسیای مرکزی، تعلیم می‌کرده است. این امر توجیه‌پذیر است که وی نژاد از قوم ماد داشت، در شمال غرب ایران کنونی می‌زیست، و از آنجا از سمت مشرق به آسیای مرکزی سفر کرد. از میان زبانها و گویشهای موجود فلات ایران «پشتو» یا «پختو» نزدیک‌ترین خویشاوندی را با زبان اوستایی دارد. این بدان نظریه قوت می‌بخشد که در نواحی شمال شرقی فلات ایران در سده‌ی هفتم ق.م به زبان اوستایی تکلم می‌شده است. اوستا اثری عظیم است که بخش عمده‌ی آن به علت تصاریف روزگار و تسلط اقوام بیگانه بر ایران نابود و فراموش گشته است. آنچه امروز از این کتاب باقی است در اوان عصر مسیحیت تألیف شده است. این مقدار پانزده بخش از بیست و یک بخش اصلی را شامل می‌شود و اگر بخشهای مفقود به نسبت قسمتهای موجود سنجیده شود، می‌توان گفت که در حدود یک چهارم کتاب از میان رفته است.

ترتیب زمانی تحریر اوستا چگونه بوده است؟

2-7- از دیدگاه ریشه‌شناسی، بخشهای موجود اوستا تنها در یک برهه از تاریخ نوشته نشده است. برعکس، نحوه نگارش آن را می‌توان بر سه بخش تقسیم کرد. گاتها که به شعر نگاشته شده بی‌تردید قدیمی‌ترین بخش کتاب را تشکیل می‌دهد. اوستا مجموعه‌ای است از قوانین شرعی و احکام دین زردشتی که در ازمنه‌ی مختلف توین یافته است. آخرین آنها مقارن با ظهور قدرت هخامنشیان در سده‌ی ششم ق.م است. احتمالاً هنگامی که فارسی باستان، و عبارت دیگر زبان مسکوکات و کتیبه‌های هخامنشی، در نواحی غربی و جنوبی کشور یعنی ماد و پارس رواج داشت، زبان اوستایی به صورت زبان ولایات شرقی و به هر حال ولایات شمال شرقی ایران درآمد.

از لحاظ ریشه‌شناسی، زبان اوستایی به موازات و هم‌زمان با سانسکریت جریان دارد و ظاهراً منشأ این هر دو زبان را می‌توان به زبان باستانی دیگری نیز که شاید زبان اصلی شاخه‌ی هند و ایرانی باشد، بازگرداند. زبان مسکوکات و کتیبه‌های هخامنشیان، از همان زمان که اینان در نیمه‌ی سده‌ی ششم ق.م به قدرت رسیدند، مشخصاً دارای ویژگی آریایی است و به فارسی باستان معروف است. همچنین این زبان با اوستایی هم‌زمان است و رشد و گسترش هر دو به همان روزگار باز می‌گردد. دلایلی بر این باور وجود دارد که وقتی زبان اوستایی نخستین مراحل گسترش خود را در ولایات شرقی فلات ایران طی می‌کرد، زبان فارسی باستان نیز راه خود را در غرب و جنوب غربی ایران می‌گشود. با برپایی شاهنشاهی هخامنشی، مردم ایران به ناگهان خود را در مجاورت ملل گوناگون سامی آسیای غربی و از جمله نواحی غرب ایران یافتند. زبانهای سامی به این کشور یورش آوردند و نفوذشان آن‌چنان نیرومند بود که زبان و خط آرامی از سوی ایرانیان رسماً به کار گرفته شد. پادشاهان هخامنشی دارای افکار آزادیخواهانه بودند و به اقوام تابعه آزادی کامل عقیده و همچنین آزادی ترویج زبانهای خودشان را اعطا کردند. به همین دلیل است که کتیبه‌های خط میخی هخامنشی نه تنها به فارسی باستان بلکه به صورت

ترجمه‌ی موازی با امتدادهای یکسان به زبانهای سریانی، ایلامی، نَبْطی و آرامی ثبت شده است .

تأسیس شاهنشاهی هخامنشی ناظر بر تقسیم مردم غرب ایران به دو گروه عمده یعنی مادها و پارسیها بود. مسلم به نظر می‌رسد که این دو یا به زبانی واحد یعنی فارسی باستان تکلم می‌کردند و یا زبانهای ایشان قرابت بسیار با یکدیگر داشتند. ما هیچ ردّ پایی از زبان مادی در کتیبه‌های هخامنشی نمی‌یابیم. ظاهراً چنانچه مادها به زبانی متفاوت سخن می‌گفتند، فرمانروایان هخامنشی که زبانهای سریانی، ایلامی و نبطی را در کتیبه‌های خود به کار گرفته بودند، محققاً از زبان مادی غافل نمی‌ماندند. علاوه بر این، تعدادی از کلمات این زبان و اسامی سرکردگان مادی که به ما رسیده کافی است که بر پیوند نزدیک زبان مادی با فارسی باستان صحّه بگذارد. از سال 330 ق.م که مقدونیه بر ایران غلبه یافتند، یونانی زبان رسمی کشور شد و تا روزگاری دراز از این موقعیت برخوردار بود. زبان یونانی درست تا عصر مسیحیت تنها زبانی است که در نوشته‌های سلوکی و پارتی دیده می‌شود. نیازی به ذکر این نیست که در خلال این دوره‌ی سه قرن و نیمه، زبانهای ایرانی همچنان رونق داشتند. البته فارسی باستان که به تدریج از رواج افتاد، از این حکم مستثنی است. ما می‌توانیم نشانه‌های مشخصی از افول را در نوشته‌های فارسی باستان در دوره‌ی متأخر هخامنشی به خلاف نوشته‌های دوره‌ی اولیّه مشاهده کنیم .

در سرآغاز عصر مسیحیت دو زبان در فلات ایران می‌یابیم که به موازات یکدیگر جریان دارند. یکی از اینها در نواحی شرقی نضج گرفت و توسعه یافت. ایرانیان همواره این زبان را «دري» خوانده‌اند. زبان دیگری که در بخشهای غربی کشور روایی داشت، به «پهلوی» معروف بود. این دو زبان تا به روزگار ما نیز ادامه یافته‌اند. بسیاری از گویشهای «دري» هنوز هم در نواحی شرقی فلات ایران تا مرزهای چین به حیات خود ادامه می‌دهند؛ مهمترین اینها در ناحیه پامیر رواج دارد. زبان پهلوی به صورت اشعار مشهور به « فلهویات » در کتابهایی که درباره‌ی فنّ شعر به فارسی نوشته شده و در گویشهایی که در شمال، جنوب و مغرب این سرزمین رواج دارد باقی مانده است .

دو زبان یاد شده پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند و ظاهراً از منشأ واحدی مشتق شده‌اند. البته تعدادی واژه‌ی آرامی وارد پهلوی شده و اینها به « هُزوارش » یا « زُوارشن » معروف شده است. این واژه‌ها به کتابهای لغت نیز راه 2 یافته است. در شبه قاره‌ی هند این واژه‌ها را به غلط زبان « زند و پازند » نام نهاده‌اند. بُعد فاصله‌ی «دري» از زبان آرامی بیش از آن بود که از این زبان تأثیر بگیرد. در عوض از زبانهای شرقی همچون تُخازی ، سُغدی و خوارزمی نفوذ پذیرفت .

در آغاز ، خطّ آرامی برای هر دو زبان به کار می‌رفت. ولی بعداً تغییری واقع شد و حروف بخصوصی از آرامی به پهلوی منضم گردید تا آنچه را بعدها به خطّ پهلوی شهرت یافت تشکیل دهد. شرقشناسان اهمیت این تفاوت‌های ظریف فنّی را به درستی درک نکرده و پهلوی کهن و دري را زبانی واحد انگاشته‌اند. در نتیجه، اصطلاحهای «پهلوی شمالی» یا «پهلوی پارتی» را برای زبان دري به کار گرفته‌اند. البته در این اواخر بعضی از ایشان آن را به زبان پارتی تعریف کرده‌اند و حال آنکه خود پهلوی با عنوان جنوبی یا ساسانی ذکر می‌شود .

تعداد آثاری که از دوره‌ی قبل از اسلام به این دو زبان باقی است بسیار اندک است. مهمترین اثر باستانی به زبان دري شامل متون مانوی و ترجمه‌ی بخشهای اوستا به دري کهن معروف به پازند است . زبان دري آن عصر نیز در برخی کتیبه‌های شاهان ساسانی به کار رفته است.

هر دو زبان دري و پهلوی قبل از ورود اسلام دارای ادبیات خاص خود بوده‌اند. این ادبیات بدبختانه به دست ما نرسیده است. تاریخ نخستین سلسله‌های ایرانی در دوره‌ی اسلامی از سال 820/205 آغاز می‌شود. سلسله‌هایی که در نواحی شرقی ظهور کردند، سیاستهای ملی خود را بر پایه‌ی زبان بر پای داشتند. از آنجا که زبان این خطّه‌ها «دري» بود، ادبیاتی که به این زبان ایجاد شد ناگزیر ادبیات پهلوی را تحت‌الشعاع قرار داد.

در سال 1038/429 ترکان سلجوقی برای تهاجم به ایران از ترکستان سرازیر شدند. آنان به تدریج بر سراسر مملکت غلبه یافتند. چون آنان از سمت مشرق می‌آمدند و عمّال اداری ایشان نیز به این منطقه تعلق داشتند، طبیعی بود که فارسی دري را به عنوان زبان دربار خود اختیار کنند، زبانی که آن را تا اقصی نقاط ایران با خود بردند. در نتیجه در ربع اول سده‌ی پنجم/یازدهم، دري جایگاه زبان ادبی رایج در سراسر کشور را به دست آورده بود. این زبان در مناطق دیگری نیز که پهلوی تا بدان وقت زبان رایج آنها بود تفوق یافت. از این تاریخ دري ادبی زبان بلامنازع ایران شد و پهلوی همچون بسیاری گویشهای دیگر که در مملکت شایع بود به

حالت يك گويش تنزل کرد. آخرين بقايای پهلوي به صورت کتیبه‌ها و مسکوکات موجود در طبرستان واقع در شمال ایران به نیمه‌ی قرن پنجم/یازدهم باز می‌گردد.

نخستین نمونه‌های ادبیات پهلوي که به قرون اولیه‌ی هجری تعلق دارد، شامل تعدادی کتاب با ماهیت مذهبی است ه زردشتیان ایرانی دقیقاً به قصد حفظ مبانی دینی خویش نگاشته بودند. این کتابها را هنگامی که زردشتیان به شبه‌قاره‌ی هند مهاجرت کردند به آنجا بردند. دانشمندان اروپایی از قرن گذشته تاکنون متون آنان را طبع و نشر کرده‌اند. از این میان در مورد کتابهای بخصوصی چنین ادعا می‌شود که آنها اصلاً متعلق به عصر ساسانیان در قبل از اسلام بوده‌اند. گو اینکه شواهد فراوان برای اثبات این مدعا وجود دارد که این کتابها در دوره‌ی اسلامی تألیف شده‌اند .

آنچه اکنون از آثار ادبی پهلوي شناخته شده محدود به همین کتابها و رساله‌هاست. اینها مؤید آن است که ادبیات پهلوي به هر حال تا اواخر دوره‌ی ساسانی به مقیاس وسیعی رونق داشته است. این حقیقتی انکارناپذیر است که در حالی که زبان دري در طی چهارصد سال مقدم بر عصر سلجوقی به عنوان زبان ادبی کشور شناخته می‌شد، پهلوي در شمال، جنوب و غرب ایران امروزی رونق داشت. از این زبان فقط شکل خاصی از شعر معروف به «فهلویات» به دست ما رسیده که دوبیتیهای باباطاهر عریان همدانی بارزترین نمونه‌ی آن است .

آغاز ادبیات جدید فارسی

زبان امروزی ایران آخرین صورت تکامل‌یافته‌ی دري است و به زبان فارسی معروف است. گو اینکه خود مردم ایران واژه‌ی «فارسی» را همیشه بر هر گونه‌ی زبانی که در مملکت رواج داشته اطلاق کرده‌اند. در گذشته، دو زبان مورد بحث که به طور هم‌زمان رونق داشته‌اند به «فارسی دري» و «فارسی پهلوي» مشهور بوده‌اند .

زبان فارسی امروز یعنی دري، همچنان که در بالا ذکر شد، در خلال دوره‌ی اسلامی در مشرق ایران نشئت یافت. مراکز مهم این زبان ماوراءالنهر و خراسان یعنی سمرقند، بخارا، بلخ، مرو، هرات، طوس و نیشابور بود. این مراکز حتی تا سیستان کشیده می‌شد. این امر بازمی‌نماید که چرا بر جست‌ترین شاعران این زبان تا به عصر سلجوقی از همین شهرهای مشخص بر خاسته‌اند. زبان دري تدریجاً از خراسان و ماوراءالنهر به دیگر بخشهای ایران گسترش یافت، به گونه‌ای که مقارن دوره‌ی غزنوی تا گرگان، دامغان و ري توسعه یافت و در عصر سلجوقی تا آذربایجان، اصفهان و همدان نیز سیر کرد. در ولایت فارس حتی در ایام سعدي و حافظ به مقام زبان رایج نائل نشد. هم از این روست که این دو شاعر بزرگ از تسلط بر این زبان و ابراز نبوغ شاعرانه‌ی خویش از طریق آن لذت می‌بردند. هر دوی آنان به لهجه‌ی پهلوي فارس نیز که عرفاً به زبان شیرازی شهرت دارد شعر می‌سرودند .

قواعد عروضی شعر عربي به دست خلیل بن احمد تدوین یافت. این قواعد را سرایندگان ایرانی در آثار فارسی خود سخت‌کوشانه رعایت می‌کردند. آثار ادبی بالنسبه زیادی در این باره چه در ایران و چه در شبه‌قاره‌ی هند به وجود آمد. در نتیجه، همان نامه‌ی عربي برای اوزان و قوافی فارسی ابقا شد، تا بدانجا که حتی همان لغت عربي «افاعیل» در باب تقطیع به کار می‌رفت. اوزان شعری را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد، یعنی اوزانی که بین عربي و فارسی مشترک است، اوزانی که زده‌ی نبوغ ایرانیان بوده و قبل از آن وجود نداشته است، و اوزانی که به عکس از خصایص شعر عربي و مختصّ بدان است .

از میان اوزان مختصّ فارسی، معروف‌تر از همه همان است که در دوبیتیهای باباطاهر عریان همدانی به کار رفته است. در روزگاران قبل از اسلام تا دوران هخامنشی، تنها شعر شناخته شده شعر منثور بود. نمونه‌های شعری باقی مانده در اوستا و فارسی باستان همگی به صورت شعر منثور سروده شده است. این نوع شعر در پهلوي و دري، یعنی دو زبانی که پیوندی این چنین نزدیک با یکدیگر دارند، نیز متداول بود .

همچنین شکلهای شعر فارسی دارای ماهیّتی مستقل است و همیشه از الگوی عربي پیروی نکرده است. «مثنوی»، «ترجیع‌بند»، «ترکیب‌بند»، «مسمط»، «مثلث»، «مربع»، «مخمس»، «مستزاد» و «رباعي» همگی منحصر به شعر فارسی است و تنها از نبوغ ایرانیان مایه گرفته است. شعر فارسی در شعر اردو و ترکی نیز تأثیر کرده است. به همین سان، شعر مقفی و بسیاری از صنایع بدیعی اصل و اصالت خود را مدیون نبوغ خلّاق ذهن ایرانی است. « موشح » و « ملّمع » نیز اصلاً ایرانی است .

دوره‌های مختلف شعر فارسی

قدیمی‌ترین نمونه‌های موجود شعر فارسی به اواسط سده‌ی سوم/نهم باز می‌گردد. لکن این قطعات برای آنکه به ما تصویری راستین از شعر فارسی آن روزگار بدهد کافی نیست. البته آنچه از وری ظن و تردید ظاهر می‌شود این حقیقت است که طاهریان (820/205-872/259) و سپس صفاریان (908/296-867/254) نقشی ارزنده در رهگشایی به عصر جدید ادب فارسی ایفا کردند.

در سراسر سده‌ی چهارم/دهم، ادب فارسی در دربار سامانی و در نواحی وسیعی که بین مرزهای چین و گرگان در دریای خزر واقع است با توفیقی چشمگیر به درخشش خود ادامه داد. به ویژه دربار نصر بن احمد امیر سامانی به سبب تعداد فراوان شاعرانی که با آن مراد داشتند، مشهور است. از این پس جریان ادبیات فارسی پیوسته ادامه داشته است.

شعر جدید فارسی در مراحل اولیه‌اش با صبغی واقع‌گرایی مشخص می‌شود. مکتب واقع‌گرا این خصیصه‌ی خود را به مدت دو قرن تا پایان سده‌ی پنجم/یازدهم حفظ کرد. بزرگترین شاعران ایرانی در این مکتب که در طی سده‌ی چهارم/دهم درخشیدند، عبارت بودند از رودکی (941/329)، شهید بلخی (937/325) و دقیقی (952/341). در اوایل سده‌ی ششم/دوازدهم این خصیصه به طبیعت‌گرایی راه داد. در این اثنا صوفیان ایرانی شعر را مناسب‌ترین وسیله برای نشر پیام فلسفی خویش در بین مردم یافتند. تصوف یا عرفان اسلامی در اواسط سده‌ی دوم/هشتم در عراق رایج شد. این مکتب در نخستین مراحل خود صرفاً بر زهد و تالله تأکید می‌ورزید و هنوز هیچ‌گونه نظام دقیقی معمول نشده بود. کوفه و بصره نخستین مراکز این جنبش بودند. اما بعداً بغداد این موقعیت درخشان را تصاحب کرد و با نام‌های بزرگ در عالم تصوف قرین شد. این مکتب از بغداد در دو جهت گسترش یافت، یعنی از یک طرف شمال آفریقا و کشور مغرب و از طرف دیگر شمال شرق ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر در غرب با اندیشه‌ی یونانی، به ویژه با مکتب نوافلاطونی و پاره‌ای نظریات یهود، ارتباط پیدا کرد. در شرق، خصوصاً خراسان و ماوراءالنهر، پیوندهای خود را با تعالیم مانویّت و آیین بودا، که قرن‌ها در این نواحی از رواج فراوان برخوردار بود، افزایش داد. از اینجا به هند رفت و در هینت آن چیزی که می‌توان مکتب تصوف هندوایرانی خواند گسترش یافت. مکتب تصوف هندوایرانی محبوبیت شگرف کسب کرد و از طریق ایران به آسیای غربی و حتی شمال آفریقا نشر یافت. این مکتب هنوز در تمامی جهان اسلامی از مرزهای چین گرفته تا مراکش به حیات خود ادامه می‌دهد. متصوفان بزرگ ایرانی، زبان فارسی را برای ابلاغ اندیشه‌های اصیل خود به تمام طبقات مردم برگزیدند. به همین دلیل است که بیشتر کتابهای مکتب تصوف هندوایرانی به نثر یا شعر فارسی نوشته شده و زبان تصوف در شبه قاره‌ی هند همواره فارسی بوده است. زبان رمز (سمبولیسم) در آیین تصوف به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر از اهمیتی شگرف برخوردار است. شاعران متصوف از بیم مخالفت از جانب مذهبیان مجبور بودند که آراء و معتقدات خود را به زبان رمز بیان کنند. بدینسان آنان به گونه‌ای محترم به مکتب خاص سخن گفتن به زبان رمز در شعر فارسی کمک کردند. این سنت هنوز در شعر عارفانه، خواه فارسی و اردو و خواه ترکی، زنده است. نخستین کسی از زمره‌ی صوفیان بزرگ که به این شیوه شعر سرود، شاعر نامور ابوسعید ابوالخیر (1049/440-967/357) بود. سنایی (1131/525-1046/437)، فریدالدین عطار (1229/627) و مولانا جلال‌الدین رومی (1273/672-1208/604) را می‌توان بزرگترین شاعران ایرانی دانست که به زبان رمز شعر سروده‌اند. حدیقه‌الحدیقه سنایی، منطق‌الطیر عطار و مثنوی مولانا را شاید بتوان مهم‌ترین کتابهای مکتب تصوف که تاکنون به فارسی تصنیف شده به شمار آورد. از بابت این سنت بزرگ، آثار شعری فارسی که در سراسر این دوره در ایران و شبه قاره‌ی هند به وجود آمده مستغرق عرفان است. خواندن این نوع شعر در محافل دعا و ذکر در میان فرق مختلف صوفیه، گاهی با نغمه‌ی موسیقی و گهگاه همراه با رقص، یکی از مهم‌ترین آداب طریقت صوفیانه دانسته شده است. حتی افرادی که به هیچ مکتبی از تصوف منتسب نبودند، خواه آن را دوست می‌داشتند و خواه نه، ناگزیر بودند آثار شعری خود به ویژه غزلهایشان را به شیوه‌ای عارفانه بسرایند.

شعر عرفانی ایران و شبه قاره‌ی هند موضوعی را تشکیل می‌دهد که مستلزم بحثی بسیار سنجیده است. در حقیقت، این موضوع یکی از عمیق‌ترین زمینه‌های ادبی و فلسفی در همه‌ی اعصار است. عارفان ایرانی، گذشته از تبیین آن عقاید بنیادی و اصول اساسی که دارای مفهوم عمیق علمی و فلسفی و مشغله‌ی ذهنی خاص کسانی است که تماماً مستغرق عرفان‌اند، به عامه‌ی مردم نیز آنچه را که به نام «فتوت» از طریق فتوت‌نامه‌ها و فتیان مصطلح است تعلیم کرده‌اند. این تعالیم عمدتاً شامل مواظب اخلاقی و هدف آن این بود که احساس مردانگی، دلوری، گذشت و بخشش را در میان توده‌ی عوام رسوخ دهد و آن را می‌توان با نهاد دلآوری و «شوالیه‌گری» رایج در اروپای قرون وسطی مقایسه کرد. کتب فراوانی درباره‌ی این موضوع به عربی و فارسی ایجاد شد و این آثار به نام فتوت‌نامه معروف شده است. این نهاد خاص از ایران به کلیه‌ی ممالک اسلامی تا شمال آفریقا و کشور مغرب سیر کرد و هنوز در بسیاری قسمتهای این سرزمین‌ها زنده است.

می‌توان این مطلب را خاطر نشان کرد که شعر عارفانه در زبان فارسی جهان‌دوستانه‌ترین نوع شعر را برای بشر متمدن به حاصل

آورده، و این شاخه از ادب فارسی تمامی اصناف شعر را هم از لحاظ جنب و جوش و هم از نظر جذابیت به یک سو افکنده است.

شعر حماسی و پهلوان نامه‌های ملی در ایران پیش از اسلام همواره از محبوبیتی گسترده برخوردار بوده است. در دوره‌ی اسلامی، این سنت نه تنها تداوم یافت، بلکه نیروی محرکه‌ی بیشتری پیدا کرد. این نوع شعر که به دست نئی چند از شاعران متقدم بنیاد نهاده شده بود، در شاهنامه، اثر عظیم ادبی فردوسی (1020/411) که به عنوان یکی از برجسته‌ترین منظومه‌های حماسی هم‌عصر هم‌چنان بر جای مانده است به اوج اعتلای خود رسید. او نخستین نسخه‌ی اثرش را در سال 994/384 و دومین نسخه را در 1010/400 به پایان برد. ادبیات فارسی در این زمینه نیز همچون بسیاری از زمینه‌های دیگر بسیار غنی است. چندین منظومه‌ی داستانی در اعصار بعدی در ایران و شبه قاره‌ی هند تصنیف شد و این سنت تا یک قرن و نیم پیش از این برقرار بود. مهم‌ترین آنها به ترتیب زمانی عبارتند از: گرشاسپ‌نامه از اسدی طوسی (1073/465) که به سال 1066/458 به اتمام رسید و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (میانه‌ی سده‌ی پنجم هجری)، و خمسه‌ی نظامی گنجوی که از سال 1176/572 تا سال 1202/599 وقت خود را وقف سرودن آن کرد. شیوه‌ی داستانسرایی نظامی چه در داخل و چه در شبه قاره‌ی هند با اقبال خاص رو به رو شد و چندین شاعر تحت تأثیر منحصر به فرد او شعر سرودند که بعضی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: امیرخسرو دهلوی (1325/725-1253/651)، خواجه کرمانی (1362/763-1290/689) و جامی (1493/898-1414/817). این شیوه‌ی رایج داستانسرایی تأثیری ژرف در زبان ترکی گذارده و بسیاری از شاعران ترک از آن تقلید کرده‌اند، که بعضی از ایشان صرفاً عین همان مطالب را به زبان خویش ترجمه کرده‌اند. از میان آنها می‌توان اینها را برشمرد: منظومه‌ی میر علی شیر نوایی (1500/960-1440/844) که به جغتایی، یعنی لهجه‌ی ترکی مناطق شرقی، سروده شده و منظومه‌ی فضولی بغدادی (1562/970) به آذری، یعنی لهجه‌ی ترکی مناطق غربی.

از دیگر ویژگی‌های عمده‌ی شعر فارسی، سرودن شعر فلسفی و مطرح کردن مباحث کلی فلسفی در اشعاری است که به زبانی ساده گفته شده است. در منابع مربوط به قدیم‌ترین نمونه‌های شعر فارسی است که می‌بینیم شعر و فلسفه از روزگاری که شعر فارسی در خراسان و ماوراءالنهر ریشه گرفت با یکدیگر رابطه‌ی نزدیکی برقرار کرده بودند. مهم‌ترین اثر درباره‌ی حکمت عملی که در عصر اول اسلامی معروفیت فراوان در میان مسلمانان عموماً و ایرانیان خصوصاً کسب کرد کلیله و دمنه بود که ابتدا از متن اصلی سانسکریت پنجه تتره به پهلوی برگردانده شد و به قرار معلوم در سده‌ی ششم میلادی و در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان (نوشیروان دادگر) به ایران آورده شد. این کتاب در همان اوان از پهلوی به سریانی درآمد. در نخستین دوره‌ی اسلامی، ادیب مشهور ایرانی ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی درآورد. این اثر بعدها به دست رودکی، بزرگترین شاعر دوره‌ی سامانی و یکی از نام‌آوران شعر فارسی در تمام طول تاریخ دوازده قرن گذشته، منظوم گردید.

کتاب دیگری که همچون کلیله و دمنه مربوط به حکمت عملی می‌شد، اثر مشهور سندبادنامه بود. این کتاب را نیز رودکی به نظم کشید. هم از این روست که نام او از دیرباز با پیشنام حکیم همراه بوده است. این خود گویای آن است که در آثار شعری او عنصر قابل توجهی از حکمت وجود داشته است. معاصر بزرگ دیگر رودکی، یعنی شهید بلخی، یکی از حکمای مشهور عصر خویش شناخته می‌شد. وی همچنین وارد عرصه جدل با پزشک و فیلسوف شهیر دیگر آن عصر، محمد بن زکریای رازی شد و رسالاتی در ردّ آراء او نگاشت. بعدها بسیاری از شاعران ایرانی به تبیین مطالب ارزشمند فلسفی در آثار خویش پرداختند و به عنوان فیلسوف معروف شدند. کسائی مروری یکی از آنان بود. فردوسی و عنصری نیز به سبب وارد کردن موضوعات فلسفی در آثارشان از لقب حکیم برخوردار گردیدند. شاعر بزرگ ناصر خسرو (1088/481-1004/394) اندیشه‌های فلسفی را در تمام آثار شعری خود علاوه بر کتابی چند در باب حکمت که به نثر فارسی و از نظرگاه عقاید اسماعیلی نوشت، تشریح کرد. اسماعیلیان ایران همواره اهمیت فراوانی برای زبان فارسی در نشر و رسوخ فلسفه‌ی فرقه‌ی خویش در بین فرق دیگر قائل بودند. هم بدین سبب است که به «تعلیمیان» هم شهرت داشتند. شاعران وابسته به این فرقه همیشه عنصری از فلسفه را در آثارشان مطرح می‌کردند. از میان فیلسوفان و متفکران ایرانی، اشعاری فارسی به اینان نسبت داده‌اند: ابونصر فارابی (متوفی 950/339)، ابن سینا (متوفی 1037/428)، خواجه نصیرالدین طوسی (1274/672-1201/597)، امام فخرالدین رازی (1209/606-1159/554)، افضل الدین کاشانی (متوفی 1218/615)، شهاب الدین سهروردی مقتول (1191/587)، جلال الدین دوانی (1502/3/908-1426/830)، میرسید شریف جرجانی (1413/716-1339/740)، میرمحمدباقر داماد (متوفی 1631/1041)، صدرالدین شیرازی یا ملاصدر (متوفی 1640/1/1050) و حاجی ملا هادی سبزواری (1878/1295-1797/1212). می‌توان گفت کمتر فیلسوفی در ایران بوده که عقاید خود را به زبان شعر بیان نکرده باشد. بعضی از آنان همچون افضل الدین کاشانی مقدار معتنی بهی نظم سروده است. همچنین افکار فلسفی در هیئت رباعیات عالم و فیلسوف شهیر عمر خیام (متوفی 1123-4/517) تجلی کرده است. مجموعه‌ی این رباعیات،

امروزه یکی از مشهورترین آثار جهان را تشکیل می‌دهد و تقریباً به تمام زبانهای دنیای متمدن از جمله بسیاری از گویشهای پاکستان و هندوستان ترجمه شده است. یکی از مهم‌ترین خصایصی که در ادب فارسی، چه نثر و چه شعر، با آن مواجه می‌شویم، کوششی است که از سوی فلاسفه ایرانی صورت گرفته برای ایجاد هم‌سازی نزدیک میان اندیشه‌ی یونانی یعنی حکمت سقراط، افلاطون، ارسطو، افلوطن، رواقیانی چون زنون، و مذهب شکاکان و همچنین بخشی از تعالیم فلسفی منتشره در اسکندریه و ایسا (= الرّها، = رها) و مبانی اسلام. بعضی از ایشان تصوف را با فلسفه و احکام الهی هماهنگ ساخته‌اند و زبان فارسی در این زمینه قطعاً غنی‌ترین زبان روی زمین است.

شعراي بزرگ پارسي‌گوي هند

در سده‌ی هشتم/چهاردهم، حافظ شاعر بزرگ جاودانی ایران، در عین پیروی از مکتب ناتورالیسم که در اشعار مولانا (1200/606-1292/691) به اوج شکوه خود رسیده بود، مکتب امپرسیونیسم را در شعر فارسی بنیاد نهاد. این مکتب تا حدود یک قرن در ایران ریشه نگرفت و تنها در پایان سده‌ی نهم/پانزدهم بود که تنی چند از شاعران بزرگ ایران جاذبه و جلای جدیدی به آن بخشیدند. این همان روزگاری بود که دودمان مغول به برترین درجه‌ی قدرت و جلال خود در شبه قاره‌ی هند نائل شده بود. زبان فارسی از مقام زبان رسمی دربار گورکانی بهره‌مند گشت. هم‌هی افراد متشخص در این شبه قاره، فرهنگ ایرانی را در تمام طرق زندگی جذب کردند. همه ساله شمار فراوانی از روشنفکران و هنرمندان ایرانی، خواه برای اقامت دائم و خواه به قصد سکونت موقت، به شبه قاره‌ی مذکور سفر می‌کردند. این دانشوران همین مکتب شعری را در هند رواج دادند که در آنجا به محبوبیتی شگرف دست یافت. این مکتب برترین جلوه‌ی خویش را در دربارهای جلال‌الدین اکبر (سلطنت: 1556/963-1605/1014) و جانشینانش یعنی جهانگیر (سلطنت: 1605/1014-1628/1037)، شاهجهان (سلطنت: 1628/1037-1658/1068-1628/1037) و اورنگ‌زیب (سلطنت: 1658/1069-1707/1118) یافت. تحت حمایت این دربارها آثار شعری پرمایه و عالی خلق شد. تعداد بسیاری شاعر هستند که در این سبک، که در ایران به سبک هندی شهرت دارد، بارز شدند. از آن جمله عرفی شیرازی (1591/999-1556/963)، نظیری نیشابوری (متوفی 1614/1023)، ظهوری ترشیزی (متوفی 1615/1024)، طالب آملی (متوفی 1627/1036)، قدسی مشهدی (متوفی 1646/1056)، کلیم کاشانی (متوفی 1651/1061)، و صائب تبریزی (1672/1083-1603/1012) از ایران به هند جذب شدند و اینان هم انگیزه و هم آموزش را برای بسیاری از شاعران معروف هندی‌الاصول فراهم آوردند.

درخشان‌ترین اختران این کهکشان شاعران عبارت بودند از: فیضی دکّنی (1596/1004-1546/953)، ابوالبرکات مُنیر لاهوری (1688/1099-1645/1055)، غنی کشمیری (متوفی 1661/1072)، ناصرعلی سرهندي (متوفی 1696/1108)، غنیمت کنجاهی (متوفی 1695/1107)، نعمت خان عالی (1709/1121)، عبدالقادر ببیل (متوفی 1722/1134)، نورالعین واقف (متوفی 1776/1190)، سراج‌الدین علی خان آرزو (متوفی 1889/1306)، غالب دهلوی (1868/1285-1798/1213)، عبیدی سهروردی (متوفی 1889/1306)، شبلی نعمانی (1914/1332-1857/1274)، گرامی جالندهری (متوفی 1926/1345)، و بسیاری دیگر. سنت شعری بازمانده از ایشان هنوز در شبه قاره‌ی هند زنده است.

آخرین شاعر بزرگ زبان فارسی در شبه قاره‌ی هند محمد اقبال لاهوری (1938/1357-1873/1289) بود که حیاتی تازه در کالبد شعر فارسی دمید، مکتب امپرسیونیسم را که پیش از او دائر بود به یکسو افکند و سنت سمبولیسم را با نتایج عالی زنده کرد.

در ایران، در اواخر سده‌ی دوازدهم/هیجدهم، نهضتی جدید در شعر ظهور کرد که وعده‌ی تازه کردن آیین گذشته را می‌داد. در نتیجه، اغلب شاعران به ناتورالیسم رجعت کردند. گرایش به تجدید حرکت و حیات نظم فارسی و نزدیک کردن آن به شعر غربی مشخصاً در ایران مشهود است. حتی کوششهایی در حرکت به سمت غایاتی از نوع سورئالیسم وجود دارد. گو اینکه نسل جوان‌تر شاعران ایرانی در حال عبور از دوره‌ای انتقالی است و هنوز رأی نهایی خود را اختیار نکرده است، معذک به قطعات شعری عالی برمی‌خوریم که بعضی شاعران و شاعرگان نسل جوان‌تر خلق کرده‌اند. این نویدی نیکو از آینده‌ای بزرگ است. نامحتمل نیست که مکتب شعری جدیدی در آینده‌ای نه چندان دور سر برآورد.

کسی که می‌خواهد در باب تحوّل شعر فارسی و مکاتب و اسالیب آن تحقیقی همراه با تفصیل دقیق بکند به ناچار می‌باید پژوهشی ژرف در آثار چند صد تنی از شاعران ایران، افغانستان، آسیای مرکزی، پاکستان، هند و ترکیه داشته باشد - یعنی افرادی که این زبان را به عنوان واسطه‌ی بیانی خود اختیار کردند و وابستگی به سنت شعری ایرانی داشتند.

این نکته را باید ملحوظ داشت که هم‌هی شعراي مهمّ زبان فارسي، خواه اصل ایرانی یا هند و پاکستانی داشتند و خواه از مناطقی از

آسیای مرکزی و قفقاز که سابقاً قسمتهایی از ایران به شمار می‌آمد برخاسته بودند، مسلمان بودند. تنها در مورد دقیقی، شاعر برجسته‌ی عصر سامانی، تتی چند از دانشمندان درباره‌ی اینکه او به آیین زردشتی وابستگی داشته، به مباحثه پرداخته‌اند. لیکن حتی این امر را نمی‌توان مسلم انگاشت. گو اینکه در سده‌ی هشتم/چهاردهم، شاعری زردشتی به نام بهرام پژدو دو کتاب کیش زردشتی، یعنی زردشت‌نامه و ارداویراف‌نامه، را به نظم کشید.

نثر فارسی

امروزه زبان فارسی جدید یکی از غنی‌ترین زبانهای جهان است. این زبان با تمام زبانهای آریایی، اعم از زبانهای شرق و غرب، رابطه‌ای نزدیک یا دور حفظ کرده است. بنابراین شباهتی نزدیک به همی این زبانها از لحاظ صرف، نحو و ترکیب دارد. البته زبان فارسی از بابت وابستگی عمیق دانشمندان ایرانی از یگسو به تعالیم و معارف اسلامی و از سوی دیگر به زبان عربی، به گونه‌ی فزاینده‌ای غنی‌تر و وسیع‌تر شده است.

در میانه‌ی سده‌ی اول/هفتم، هنگامی که مردم ایران اسلام اختیار کردند، زبان عربی در این سرزمین سیطره‌ای کامل کسب کرد. این زبان را نه تنها به عنوان زبان دین لحاظ می‌کردند، بلکه آن را به چشم زبان فنون و ادبیات نیز می‌نگریستند. در خلال عصر اول خلافت عباسی، هنگامی که جنبشی نیرومند برای ایجاد آثار علمی به زبان عربی به راه افتاد، ایرانیان نقشی بس مهم در آن ایفا کردند. همچنین آنان در ارائه‌ی ترجمه‌های آثار پهلوی، سریانی و گاه حتی یونانی انگشت‌نما بودند. تعداد فراوانی از آثار اصلی به زبان عربی نیز تألیف کردند. از این پس عربی رواجی آن سان زیاد یافت و بر ایران استیلایی آن‌چنان گسترده پیدا کرد که مهم‌ترین کتابها در زمینه‌ی صرف و نحو و فرهنگ‌نویسی عربی به دست ایرانیان نوشته شد. بسیاری از شاعران ایرانی شعر عربی سرودند و بعضی آثار ایشان در عداد زیباترین و عالی‌ترین نمونه‌های شعر عربی شناخته شده است. فلاسفه‌ی ایرانی از همان ابتدا عربی را به عنوان واسطه‌ی بیانی خود به کار بردند. تنها معدودی از آنان می‌کوشیدند تا آثار فلسفی خود را به فارسی تصنیف کنند. کتابهایی که درباره‌ی نجوم، ریاضیات و طب در ایران به وجود آمد، غالباً به عربی نوشته شده بود. بعضی مورخان ایرانی نیز عربی را به عنوان وسیله‌ی بیانی خویش اختیار کردند. همچنین اغلب آثار دینی، شامل فقه، حدیث و تفسیر قرآن کریم به زبان عربی ایجاد شد. زبان فارسی از اوآن دوره‌ی اسلامی عناصر عربی را به درون خویش راه داد. فارسی به ویژه در قلمرو اصطلاحات فنی کاملاً تحت تسلط عربی قرار داشت. ولی باید گفت که ایرانیان به بسیاری از الفاظ عربی، که با مفهوم تغییر یافته و فارسی شده‌ی آنها وارد زبان اردو شده است، معانی خاص خود داده‌اند. نفوذ فراگیر عربی را در زبان فارسی در ادوار مختلف تاریخ ایران می‌توان پی‌گیری کرد.

البته ما مشاهده می‌کنیم که بعضی دانشمندان ایران، مانند ابن‌سینا، ناصر خسرو، افضل‌الدین کاشانی و ابوریحان بیرونی گاهی در آثار فارسی خودشان تمایلی به وضع لغات تازه‌ی فارسی به جای استخدام مصطلحات فنی و علمی رایج به زبان عربی را ابراز می‌دارند. بعضی نویسندگان دیگر نیز در آثارشان گرایش به کاربرد القاب جدید مرکبی که ریشه‌ی خالص فارسی دارد نشان می‌دهند. نمونه‌های برجسته‌ی این جریان در ادبیات فارسی متداول در هند و و پاکستان در آیین اکبری از ابوالفضل دکنی مشهود است.

استعمال مفرط الفاظ عربی در نثر فارسی در سده‌ی پنجم/یازدهم آغاز شد. کلیله و دمنه را که نصرالله‌بن [محمد بن] عبدالحمید منشی از متن عربی این مقف به فارسی برگردانده بود، می‌توان نخستین نمونه از این نگارش دانست. از کتابهای دیگری که به این شیوه نگاشته شده است، اینها را می‌توان برشمرد: مرزبان‌نامه اثر سعدالدین وراوینی، تاریخ وصاف، تاریخ معجم و دره‌ی نادره، که کتاب اخیرالذکر اثر میرزا مهدی خان مورخ دربار نادرشاه است. اما تعداد این گونه کتابها بسیار قلیل است. در حقیقت نود و نه درصد از آثار فارسی به سبک ساده و روشن نوشته شده و همواره منعکس‌کننده‌ی مصطلحات زبانی عصر خود بوده‌اند، مگر آنجا که نویسنده عمداً از سبک طبیعی عدول می‌کند و عبارات عربی را به کار می‌گیرد، یعنی تمایلی که به عنوان یک نوع روش ادبی تلقی شده است. در نتیجه‌ی گسترش منظم شعر فارسی و کاربرد سمبولیسم، نثر فارسی به صورت اسلوب جدیدی تحول یافت که در آن نویسنده بیش از هر چیز بر کنایات، استعارات و صنایع بدیعی تکیه می‌کرد. ما شاهد همین جریان در شیوه‌های نثر متأخر بعضی از زبانهای فرنگی هستیم. این اسلوب بسیار فاضل‌مآبانه‌ی نثر فارسی که در آن، ابهامات بیانی و بدیعی و جملات مطنب و مکرر مطالب را گنگ می‌کرد، در سده‌ی نهم/پانزدهم و دهم/شانزدهم به اوج خود رسید. این اسلوب در شبه قاره‌ی هند نیز رخنه کرد که در آنجا برجسته‌ترین نمونه‌های آن را در سه نثر ظهوری و رسائل طغرای مشهده می‌یابیم.

این سبک رواج معتنی بهی در زمینه‌ی اسناد درباری، فرامین و مناشیر سلطنتی و مکاتبات اداری به دست آورد. این سنت به شبه قاره‌ی هند منتقل شد و زیباترین جلوه‌ی خود را در منشآت ابوالفضل علاء می‌یافت. این شیوه حتی به ترکیه‌ی عثمانی نیز راه یافت و در خلال این دوره، مکاتبات رسمی خلیفه‌های عثمانی تماماً به همان سبکی سوق داده می‌شد که در فارسی معمول بود. این «اسلوب

درباري» در ايران در سده‌ي ششم/دوازدهم نشئت گرفت، از يك دوران طولاني و بي‌وقفه‌ي اشتهار برخوردار شد و بهترين نمونه‌اش را در منشآت ميرزا طاهر وحيد متعلق به سده‌ي يازدهم/هفدهم يافت. البته ضربه‌ي مهلك بر آن از جانب ميرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهاني (1779/1193-1835/1251) كه نثر او به سبب سادگي و پيراستگي سبكي آن ممتاز بود، وارد شد.

نثر فارسي معاصر داراي بياني بسيار ساده، آسان‌ياب و لطيف است. اين نثر خود را از آرايشهاي قراردادي و شيوه‌ي پيچيده رها کرده است. امروزه اين طرز نگارش بيش از هر زماني به بيان فارسي مصطلح و محاوره‌اي تقرب جسته است. در خلال تاريخ طولاني نثر فارسي، تعداد بسيار زيادي كتاب در تمامي شاخه‌هاي دانش از قبيل فقه، تفسير قرآن كريم، علم كلام، عرفان، فلسفه، طب، رياضيات، نجوم، فنون، اخلاقيات، قصه‌ها و فابلها و حتي موضوعاتي چون هنرهاي مستظرفه نوشته شده است. البته بخش عمده‌اي از آثار منثور در زبان فارسي همواره اختصاص به تاريخ و اخلاق عملي داشته است. اين امر همچنين توضيح مي‌دهد كه چرا تمام كتب درباره‌ي تاريخ شبه قاره‌ي هند در طي دوره‌ي اسلامي به زبان فارسي خلق شده است. از همين بابت است كه مقداري اطلاع از فارسي، پيش شرط اساسي براي آموختن تاريخ برخي از ممالك آسيايي شمرده مي‌شود (1).

پانوشتها

1-م. شريف، تاريخ فلسفه در اسلام، جلد دوم، تهران، مركز نشر دانشگاهي، 1367، صص 100-87

منبع:

<http://www.iptra.ir/article/7/7-%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%85-%D8%A7%D8%AF%D8%A8%D9%8A%D8%A7%D8%AA-%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3%D9%8A-%D9%BE%D8%B3-%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85>